

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال دوازدهم، شماره‌ی بیست و سوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ (صص: ۲۸۳-۳۰۴)

مضامین غنایی در رباعیات مهستی گنجه ای

دکتر علیرضا نبی لو*

چکیده

رباعی‌های مهستی گنجه‌ای سرشار از مضامین و بُنمایه‌های غنایی است، برخی از آن‌ها عبارتند از: شرح عشق، احوال عاشق و اوصاف معشوق (۶۳٪)، زبان شوخ و جسورانه به همراه طنزهای لطیف و توأم با ایهام (۱۴/۵٪) که به تبیین افکار غنایی او منجر شده است؛ توصیفات طبیعت و بهره‌گیری از عناصر و اجزای آن (۱۱٪) که مهستی با این شیوه به پیشبرد توصیفات غنایی و بیان اوصاف معشوق پرداخته است، همچنین یکی دیگر از مهمترین مضامین غنایی شعر او، توجه به شهر آشوب و توصیف صاحبان مشاغل (۶/۵٪) است که بعضاً به عنوان مخاطب و محبوب شاعر تصور می‌شوند. این ویژگی‌ها از مهمترین عوامل تمایز سبکی شعر مهستی است. اهمیت رباعیات او و نیاز به شناخت دقیق تر معانی غنایی شعرا و از ضرورت‌های این پژوهش است و روش تحقیق، کتابخانه‌ای و مبتنی بر توصیف و تحلیل می‌باشد.

واژگان کلیدی: مضامین غنایی، رباعی، مهستی گنجه ای، شهر آشوب.

مقدمه

منشأ اصلی شعر غنایی عواطف و احساسات شاعر است و شاعر هر چه از عواطف و شور و حال بیشتری برخوردار باشد، شعرا و شورانگیزتر و احساسی‌تر می‌شود. «شعر غنایی سخن

* Email: anabilo@qom.ac.ir

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

گفتن از احساس شخصی است، به شرط آن که از دو کلمه احساس و شخصی وسیع‌ترین مفاهیم آن را در نظر بگیریم، یعنی تمام احساسات از نرم‌ترین آن تا درشت‌ترین احساسات با همه واقعیاتی که وجود دارد. احساس شخصی بدان معنی که خواه از روح شاعر مایه گرفته باشد و خواه از احساس او، به اعتبار این که شاعر فردی است از اجتماع، روح او نیز در برابر بسیاری از مسائل با تمام جامعه اشتراک موضع دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۴: ۱۱۲) این عواطف و احساسات وجوه و جوانب مختلفی دارد، گاهی ممکن است به عنوان احساسات عاشقانه و تغزلی در شعر بروز پیدا کند، این احساسات ممکن است از روی نشاط، طرب و سرخوشی باشد و شعر را با شادی و طربناکی همراه کند؛ از سوی دیگر ممکن است مضمون عاشقانه شعر با رویکردی حزن آلود و غم‌انگیز توأم شود و شاعر در بیان عواطف خود از دوری و فراق سخن بگوید و فضای شعر را تیره و محزون جلوه دهد. «لذت‌ها و شادی‌های شاعر و بدبینی‌های برخاسته از دست نیافتن به آرزوها و رنج حاصل از اندیشه‌ی بودن و دست نیافتن به آزادی و دنیای آرمانی و مطلوب، از جمله موضوعات شعر غنایی است» (رزمجو، ۱۳۸۲: ۸۵). آن چه مسلم است در ادبیات چه عاشقانه و چه عارفانه سه مقوله عشق، حسن و حزن به هم گره خورده است و لازم و ملزوم همدیگر شده اند، اگر حسن و زیبایی نباشد عشق معنای خود را از دست می‌دهد و اگر عشق نباشد حسن و زیبایی به ثبوت نمی‌رسد، از سوی دیگر کنار هم قرار گرفتن عشق و حسن، لازمه اش وصال و فراق است و به همین دلیل حزن و اندوه را می‌آفریند. معمولاً غلبه اندوه در اشعار بیشتر است. «از نظر فکری شعر درونگرا و به اصطلاح سوپژکتیو است، زیرا مسائل درونی مطرح می‌شود، معمولاً غم گراست نه شادی گرا، همان‌طور که عشق گراست نه عقل گرا» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۱۲۶). گاهی ممکن است شاعر در ضمن سخن غنایی و تغزلی، نیم‌نگاهی به اجتماع اطراف خود داشته باشد و از اوضاع جامعه و مردم برای مضمون‌سازی و آفرینش شاعرانه کمک بگیرد، چه فضای جامعه برای او خوشایند باشد و چه ناخواستنی و نامطلوب. در این صورت ممکن است به مدح و یا توصیف روی بیاورد و یا به هجو و هزل پردازد. «در این گونه عواطف و تصاویر که از درون تجربه روحی شاعر و ذهنیت عاطفی و منظومه فکری او نشأت می‌گیرد، تمامی کائنات بهره‌مند از حیات است و سمیع و بصیر؛ و همه جا سریان و

جریان حیات است و زندگی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۳). از سوی دیگر ممکن است فضای شعرا از عواطف انسانی و مادی صرف فاصله بگیرد و با مفاهیم روحانی و معنوی گره بخورد، در این نوع شعر غنایی معشوق زمینی به محبوب ازلی تبدیل شده و ساحت شعر غیرمادی و روحانی می شود. تمام این اوصاف در باطن و دریافت های درونی و نفسانی ریشه دارد. «درونمایه شعر غنایی نه عمل است نه روایت، بلکه تصویر و تلقین احوال و ادراکات نفسانی است، موضوع آن حاکی از احساسات و عواطف گوینده ای است که لزوماً خود شاعر نمی باشد» (داد، ۱۳۸۰: ۱۸۹). با توجه به تنوع احوال و عواطف انسانی، اشعار غنایی نیز از نظر موضوعی متنوع می شود. «در ادبیات فارسی، شعر غنایی موضوعات متنوعی چون مدح، هجو، فخر، سوکنامه، شکایت، ساقی نامه، حبسیه، اشعار سرگرم کننده و تفننی مانند لغز و معما، مناظره، وصف طبیعت و اوصاف دیگر را در بر می گیرد، اما در زبان های اروپایی، شعر غنایی بر حسب شکل و قالب شامل اقسامی چون سانه، بالاد، و برخی دیگر می شود» (همان). در یک نگاه اجمالی، شعرهای عاشقانه، عرفانی، مذهبی، هجو، مدح و وصف طبیعت همگی مصادیقی از شعر غنایی به شمار می روند و هر کدام از قالب های شعری برای عواطف خاصی سازگاری دارد، مثلاً «موضوع اشعار غنایی فارسی خصوصاً غزلیات، غیر از بیان حالات گوناگون عشق و آرزومندی و شرح ایام هجران، وصل و معانی دیگری از جمله وصف شراب، اغتنام فرصت و توصیف مناظر زیبای طبیعت، بهار، پاییز، شب، صبح، و نظایر آن است» (رزمجو، ۱۳۸۲: ۸۶). مهستی به ضرورت توجه به اجتماع و محیط خود به توصیف افراد و صاحبان مشاغل روی می آورد و در این موضوع، شهر آشوب های او بسیار خواندنی و ماندگار است، شهر آشوب های او چه واقعی باشد و چه ساخته ذهن او، از شورانگیزی و جذابیت زیادی برخوردار است. شهر آشوب ها به واسطه تنوع مشاغل و صاحبان آنها زمینه خوبی را برای آفرینش طنز و ظرافت ادبی ایجاد می کند، خصوصاً که مردم با این اشخاص و حرفه ها آشنایی کامل داشته و تمام ظرفیت های کلامی و ادبی مورد نظر شاعر، دقیقاً به خواننده و مخاطبان منتقل می گردید و این تجربه ملموس و همنشینی مردم با اهل حرف، به دریافت و درک غرض شاعر کمک بسیاری می کرد. شهر آشوب در مقایسه با انواع دیگر، نزدیک تر به جامعه بوده و از متن اجتماع برمی خاست. «شهر آشوب، نوعی شعر است

که در آن به وضع و حال مردم شهر، از صنوف و حرفه های مختلف می پردازد و در هر قطعه شعری، نوعی شغل و حرفه توصیف می شود. اوصاف مردمان شهر، در شعر شهر آشوب، اوصافی شاعرانه و لطیف همراه با طنز و مزاح و گاه طعن و هجو است نه این که وصف کیفیت مشاغل و نحوه عمل واقعی آن ها باشد و به همین جهت، شعر شهر آشوب شعری براساس تخیلات و تصورات شاعرانه است و در نتیجه، شعری تغننی محسوب می شود» (دانش پژوه، ۱۳۸۰: ۳۱۷). شاعر برای نشان دادن عواطف شاعرانه و هنر خود به توصیف حرفه ها و صاحبان مشاغل می پردازد و آن ها را فراتر از آنی که هستند می ستاید: «لذا هر صنعتگر و پیشه وری را یک محبوب فتنه گر و شهر آشوب وانمود ساخته و از عشق و عاشقی سخن به میان آورده، تا خواننده را رغبت انگیز باشد» (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۵). مهستی نیز با همین رویکرد در بیان طنزهای ظریف و احیاناً هجو و هزل طبع آزمایی کرده است و هنر خود را به رخ دیگران می کشد، به گونه ای که طنزهای او خصوصاً هنگامی که با شهر آشوب ها گره می خورد زیبا و هنرمندانه می شود. «اما ناگفته نماند که در خلال اشعارش ابیاتی وجود دارد که از عفت گوینده و متانت سخنش می کاهد» (نظمی تبریزی، ۱۳۸۶: ۶۸۷). از سوی دیگر مهستی در کنار شهر آشوب و طنز، از ابهام و جناس نیز بسیار بهره گرفته و تاثیر کلام خود را دو چندان کرده است، زیرا هنگامی که بار طنزآلود کلام او با بیان دوپهلوی و ابهام برانگیز همراه می شود، برای خواننده جذابیت و زیبایی خاصی را پدید می آورد. در مقاله حاضر مضامین غنایی در قالب رباعی بررسی شده و برای این غرض به رباعی های شورانگیز مهستی گنجه ای پرداخته می شود. در تحقیق حاضر ۱۵۵ رباعی انتخاب شده که انتسابش به مهستی قطعی تر است، این رباعی ها متکی بر منابع کهن بوده و از اعتبار بیشتری برخوردارند. «این رباعیات در منابعی که تا پایان قرن نهم به نام مهستی ضبط شده انتخاب شده است» (مهستی، ۱۳۸۲: ۵۴).

۱. پیشینه تحقیق

درباره‌ی زندگی و شرح حال مهستی آثاری به ثمر رسیده است که می توان به این موارد اشاره کرد: (تذکره روز روشن، حسین، ۱۳۴۳)، (رباعی و رباعی سرایان، کامگار پارسی، ۱۳۷۲)، (تذکره هفت اقلیم، رازی، ۱۳۷۸)، (رباعیات، مهستی، ۱۳۸۲)، (تاریخ حبیب

السییر، خواند میر، ج ۲، ۱۳۵۳)، (تذکره نتایج الافکار، گوپاموی، ۱۳۹۱)، (آتشکده، آذر بیگدلی، ۱۳۳۷)، (شعر العجم، شبلی نعمانی، ۱۳۶۳)، (تذکره الشعراء، دولتشاه سمرقندی، ۱۳۱۸) و (فرهنگنامه ادبی فارسی، انوشه، ۱۳۸۱)، درباره ی مضامین غنایی شعر او و دسته بندی آن‌ها تحقیق جامعی انجام نشده است و تنها می توان به چند مقاله مختصر اشاره کرد: (درباره مهستی، هما سیار، ۱۳۸۱) و (دیوان مهستی گنجوی، محمدعلی جمالزاده، ۱۳۴۹). البته این پژوهش‌ها به گستردگی و جامعیت مقاله حاضر نیست و شیوه تحلیل در این مقاله، موجب نو بودن و تازگی مطالب آن شده است.

۲. مضامین غنایی اشعار مهستی

رباعی‌های مهستی گنجه ای سرشار از مضامین غنایی و عواطف و احساسات رقیق انسانی است، او علاوه بر توصیف جوانب مختلف عشق، به طبیعت اطراف خود، جامعه، مردمان و حرفه های آن‌ها توجه بسیار داشته است. در اشعار او بر حسب بسامد مفاهیم، این مضمون‌ها را می توان دسته بندی و تفکیک کرد: عشق و احوال عاشق و معشوق، شوخی های کلامی و طنزهای ایهام دار، توصیفات برگرفته از طبیعت، و شهرآشوب های شورانگیز. در ادامه هر کدام از این مضامین را بررسی نموده و هنر مهستی را در توصیف و سرودن آن‌ها تبیین می کنیم:

۲-۱. عشق و اوصاف عاشق و معشوق

عشق یکی از محوری ترین موضوعات ادبیات فارسی و خصوصا ادبیات غنایی است و شاعران به جوانب مختلف این موضوع پرداخته اند، عشق درونمایه اصلی آثار رودکی، شهید بلخی، فرخی، غزل های سنایی و خاقانی است، محوری ترین درونمایه منظومه های نظامی نیز عشق است، دیوان های شاعران غزل سرا مملو از اوصاف عشق است و این مطلب در کتاب های نثر نیز به فور دیده می شود. مهستی نیز در رباعیات خود به عشق و شیدایی، و بیان عواطف و احساسات نظر داشته و با جسارت و بی باکی تمام، به آن پرداخته است. موضوع عشق و متعلقات آن ۶۸ درصد مضامین غنایی شعر مهستی را به خود اختصاص داده که نشانگر توجه بسیار شاعر به این مضمون است.

عشق و اوصاف آن

مهستی در بیان و تبیین مضمون عشق به وصال و فراق، وعده وصال، مناظره عاشقانه و... پرداخته است که به چند نمونه از اشعار او اشاره می‌شود:

- گفتگوی عاشق و معشوق: مهستی در اشعار خود نشان می‌دهد که به مناظره علاقه مند

است زیرا چند رباعی او با این رویکرد همراه است. (علیشیرنویسی، ۱۳۶۳: ۳۲۷)

معشوقه لطیف و چست و بازاری به عاشق همه با ناله و با زاری به
گفتا که دلت ببرده ام باز ببر گفتم که تو برده ای تو باز آری به

(مهستی، ۱۳۸۲: ۱۲۶)

با تب گفتم:رنجه مکن بسیار از بهر خدای بگذر و بگذارش
تب گفت:که بر تنش ز من بیش ملرز آخر ز تو گرم تر در کارش

(همان: ۱۰۲)

- فراق و دوری

امشب شب هجران و وداع و دوری است فردادل را بدین سبب رنجوری است
ای دل تو همی سوز تو را فرمان است وی دیده تو خون گری تورادستوری است

(همان: ۶۶)

- وعده وصال

کردی به سخن پریرم از هجر آزاد بر وعده بوسه دی دلم کردی شاد
گر زانچه پریر گفته ای ناری یاد باری سخنان دینه بر یادت باد

(همان: ۸۱)

اوصاف معشوق

مهستی در بررسی احوال معشوق به اوصافی نظیر زیبایی و حسن او، قتال بودن و خونریزی معشوق، جسور بودن و گستاخی او، بی وفایی و بی اعتنائی او، سنگدلی و خشم او، کینه توزی او، مکاری و حيله گری او، بخت و اقبال بلند او، غارتگری و فتنه انگیزی او و... اشاره می‌کند که به برخی از این اوصاف و نمونه های شعری او می‌پردازیم:

- زیبایی یار: تصویرگری و جمال شناسی معشوق یکی از بهترین عرصه های بروز اندیشه های غنایی مهستی است. معشوقی را که مهستی توصیف می کند از زیبایی و جمال برخوردار است و با این اوصاف شناخته می شود: دارای زلفانی عنبرین (همان: ۶۲)، چشمانی چون نرگس مست (همان)، رخسار زیبا و بهشتی (همان: ۶۳)، شرمساری گل از جمال و زیبایی او (همان: ۶۵)، طنازی در سخن (همان)، صاحب خال مردافکن (همان: ۶۹)، قامتی چون سرو (مهستی، ۱۳۸۲: ۷۱)، رخساری چون سرمایه خرمی (همان: ۷۲)، حرکاتی چست و چابک (همان: ۷۵)، خجل بودن حور و پری از روی او (همان: ۷۸)، مویی چون مشک ناب (همان)، لبی چون شفتالو (همان: ۸۱)، زنجی چون سیب (همان)، زلفی رقصان (همان: ۸۶)، چشمانی کرشمه ساز (همان: ۹۲)، رخساری چون ماه و زلفی چون عقرب (همان: ۱۰۴)، آرزوی روان و داروی دل (همان: ۱۰۷)، لطیف چون آب (همان: ۱۱۳)، رنگ رخی سرخ تر از خون تذرو (همان: ۱۲۴)، رویی چون نوبهار (همان: ۱۲۹)، زلفی چون مضراب (همان: ۱۳۲)، قامتی به نازکی نی (همان) و دهانی تنگ (همان: ۱۳۴).

گفتی که بدان رخان زیبا که مراست چون خلد وثاق تو نخواهم آراستت
امروزه درین میانه خود زهره که راست تا گوید کان خلاف گفستی یا راست
(همان: ۶۳)

ای گشته خجل پری و حور از رویت خورشید گرفته وام نور از رویت
در آرزوی روی تو داریم امروز روئی و هزار اشک دور از رویت
(همان: ۷۸)

سوگند به آفتاب یعنی رویت و آنگاه به مشک ناب یعنی مویت
خواهم که ز دیده هر شبی آب زخم مساوای دل خراب یعنی کویت
(همان)

روی تو که مه را ز خود افزون نهد سر بر خط کس به هیچ افسون نهد
آورد خطی به گرد خود تا خوبی از وی همه ساله پای بیرون نهد
(همان: ۹۶)

ای روی تو از تازه گل بر بر به و ز چین و خطا و خلخ و بربر به

صد بنده بربری تو را بنده شده
بر بر بنده نه که بر بر بر به
(همان: ۱۲۶)

ای روی تو ماه را شکست آورده
وی قد تو سرو را به پست آورده
دانم به سر کار تو درخواهد شد
این جان به خون دل به دستت آورده
(همان: ۱۲۸)

ای تنگ شکر چون دهن تنگ نی
رخساره گل چون رخ گل رنگت نی
از تیر مژه این دل صد پاره من
می دوز و ز پاره دوختن رنگت نی
(همان: ۱۳۴)

- قتالی یار: یاری را که مهستی توصیف می کند، گاهی عاشق کش و ستمگر و در عین زیبایی، خونریز است. او با ترکیبات زیر به توصیف این صفت معشوق می پردازد: دم دادن به قصد پوست کندن (همان: ۶۰)، تیر از سر جفا انداختن (همان: ۶۲)، بهای وصالش گرفتن جان عاشق است (مهستی، ۱۳۸۲: ۶۴)، صاحب کاردی خونریز (همان: ۸۵)، تیر به سینه عاشقان انداختن (همان: ۹۲) و ...

هر لحظه غمی به مستندی رسد
تیری ز جفا به دردمندی رسد
در کشتن عاشقان از این بیش مکوش
ز نهار مبادا که گزندای رسد
(همان: ۶۲)

تا کی به هوای دل چنین خوار شوی
در دست ستمگری گرفتار شوی
آن گه دانی که دل چه کرده است به تو
کز غفلت خواب عشق بیدار شوی
(همان: ۱۳۶)

- بی وفایی یار

چون با دل تو نیست وفا در یک پوست
در چشم تو یک رنگ بود دشمن و دوست
بس بس که شکایت تو ناکرده به است
رو رو که حکایت تو ناگفته نکوست
(همان: ۶۹)

دل بر تو نهادم و نبایست نهاد
زیرا که تو داد عشق نتوانی داد
من در غم تو تو با کسی دیگر شاد
بد مهر کسی خدات به زین بکناد
(همان: ۸۱)

- جسور بودن یار

از رنگ تو گل عجب شرمگن است
هر بی ادبی که در سرت هست مکن
وز طعم لب بتا رطب شرمگن است
کز بی ادبی هات ادب شرمگن است
(همان: ۶۵)

دوشم بگرفت آن نگار سرمست
گفتم که شب است دستم از دست بدار
کز دست من دلشده نتوانی جست
تا با تو نگیردم کسی دست به دست
(همان: ۸۸)

- بی اعتنایی یار

ای بی خبر از غایت دلداری من
خه خه ز شب کوتاه و شب خفتن من
فارغ ز دل ستم کش و زاری من
وه وه ز شب دراز و بیلداری من
(همان: ۱۲۰)

- مکاری یار

آن حسن و دلالت بین و آن مکر و فنش
و آن ناز و تکبرش که من بی ریشم
و آن دست به عشاق جهان برزدنش
یارب تو به تیغ ریش گردن بزنش
(همان: ۱۰۴)

- جان بخشی یار

هر کارد که از کشته خود برگیرد
گر بار دگر بر گلوی کشته نهد
و ندر لب و دندان چو شکر گیرد
از ذوق لبش زندگی از سر گیرد
(همان: ۸۵)

- غارتگری و فتنه انگیزی

چشم ترکت چو مست برمی خیزد
زلفت چو به رقص در میان می آید
شور از می و می پرست برمی خیزد
صد فتنه به یک نشست برمی خیزد
(مهستی، ۱۳۸۲: ۸۶)

شهری زن و مرد در رخت می نگرند
هر جامه که سالی پدرت بفروشد
و ز سوز غم عشق تو جان در خطرند
از دست تو عاشقان به روزی بخرند
(همان: ۹۰)

- خشم معشوق

از مهر خود و کین تو در تابم من در چشم تو گویی به میان آبم من
یا من گنهی کردم و در خشمی تو یا تو دگری داری و در خوابم من

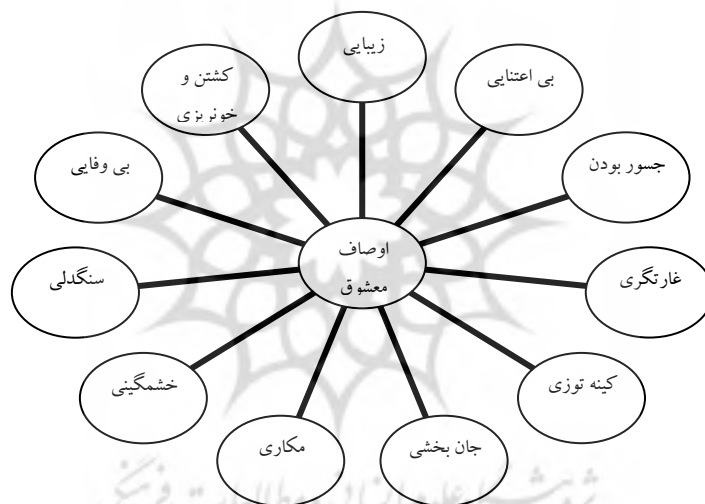
(همان: ۱۲۰)

- سنگدلی یار

دل جای غم توست چنان تنگ که هست گل چاکری روی تو به هر رنگ که هست
از آب دو چشم من بگردد هر شب جز سنگ دلت هر آسیا سنگ که هست

(همان: ۷۰)

نمودار (۱) اوصاف معشوق



احوال عاشق:

مهستی برای بیان اوصاف عاشق نیز از موضوعات زیر استفاده می‌کند: زاری، رنجوری و غم‌خواری او، جان دادن او، سرگردانی او، غیرت او، وفاداری او، بداقبالی او و

- زاری و غم عاشق

بی‌یاد تو در تنم نفس پیکان باد دل زنده به اندهت چو تن بی‌جان باد
گر در تن من به هیچ نوعی شادی است الا به غمست پوست بر او زندان باد

(مهستی، ۱۳۸۲: ۸۰)

سوزت همه گرد جگرم می گردد
غتتم های تو بر گرد درم می گردد
می گردد در سرم سپردن به توجان
و ز هرچسته جز این است سرم می گردد
(همان: ۸۲)

از دیده اگر نه خون روان داشتمی
رازت ز دل خسته نهان داشتمی
ور زان که نبودی دم سرد و رخ زرد
رازت نه ز دل نهان ز جان داشتمی
(همان: ۱۳۴)

- جان دادن عاشق

گر من به مثل هزار جان داشتمی
در پیش تو جمله بر میان داشتمی
گفتی: دل هجر هیچ داری؟ گفتم
گر داشتمی دل آن داشتمی
(همان)

- سرگردانی او

تا از تف آب چرخ افراشته اند
غم از دل من چو آتش انباشته اند
سرگشته چو باد می دوم در عالم
تا خاک من از چه جای برداشته اند
(همان: ۸۹)

- غیرت او

منگر به زمین که خاک و آبت بیند
منگر به فلک که آفتابت بیند
جانم بشود ز غیرت ای جان و جهان
گوزان که شبی کسی به خوابت بیند
(همان: ۹۴)

- وفاداری او

من دل از تو برنگیرم آسان آسان
ور خود ز غمت بمیرم آسان آسان
نه یار دگر کنم به بازی بازی
نه مهر دگر پذیرم آسان آسان
(همان: ۱۱۶)

در دل نگذارمت که افگار شوی
در دیده ندارمت که بس خوار شوی
درجان کنت جای نه در دیده و دل
تا با نفس باز پسین یار شوی
(همان: ۱۳۶)

- ضعیفی او

از ضعف من آن چنان توانم رفتن کز دیده خود نهان توانم رفتن
 بگداخته ام چنان که گر آه کشم با آه بر آسمان توانم رفتن
 (مهستی، ۱۳۸۲: ۱۱۷)

- بداقبالی او

با روی چو نوبهار و با خوی دی ای با ما چو خار و با دگر کس چومی ای
 بخت بد ما همی کند سست پی ای ورنه تو چنین سخت کمان نیز نه ای
 (همان: ۱۲۹)

۲-۲. شوخ زبانی های عاشقانه و شوخ طبعی در کلام

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اشعار مهستی که به اكمال بیان غنایی او کمک کرده است، بهره‌گیری از زبانی جسورانه و صریح است، زبان شوخ و شوخی‌های زبان او سبب شده است که شعر او متمایز گردیده و در میان هم‌عصرانش از برجستگی‌های سبکی و بیانی برخوردار شود. «از آثارش پیدا است که زن بسیار با ذوق و زبان آور و گستاخی بوده و در بدیهه‌گویی دستی داشته و تخصص او سرودن رباعیات درباره پیشه‌وران و صنعت‌گران بوده است که اغلب به هزل و مزاح و گاهی با کلمات رکیک ادا کرده» (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۲۷). در ۱۴/۵ درصد رباعی‌های او می‌توان این مایه‌های شوخ طبعی و جسارت‌های زبانی او را دید. این ویژگی زبانی مهستی صرفاً به ایجاد ارتباط و بیان مضمون محدود نمی‌شود، بلکه کاملاً در خدمت بیان اندیشه‌ی غنایی و ظن‌آمیز اوست و گاهی موجب ماندگاری معنای مورد نظر شاعر در نظر مخاطب و خواننده می‌شود. در این مبحث نباید از نقش ایهام‌های زیبا و هنری مهستی غافل بود. شوخ طبعی‌ها و شوخی‌های زبانی او در شهرآشوب هایش پررنگ‌تر است. میان شهرآشوب و هجو و هزل ارتباط تنگاتنگی وجود دارد و معمولاً بیشتر شهرآشوب‌ها در ادبیات فارسی با هجو و فکاهه همراه بوده‌اند. «شهر آشوب از فروع هجو است که به نظر ما ژرف ساخت بسیاری از انواع و زیرانواع ادبی از قبیل طنز و کمدی است» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۲۲۸). چنان‌که اشاره شد مهستی برای بیان هنری

خود ایهام، شوخ طبعی و شگردهای زبانی را به هم آمیخته است، در ابیات زیر به برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

- ایهام در کلمات شوم (شوهرم و نامبارکی)، روم (رخسار من و کشور روم) و موم (موی من و موم شمع) موجب شوخی و مزاح شعر شده است:

آتش بوزید و جامه شوم بسوخت و ز شومی شوم نیمه روم بسوخت
بر پای بدم که شمع را بنشانم آتش ز سر شمع همه موم بسوخت
(مهستی، ۱۳۸۲: ۶۱)

درباره بیان جسورانه شاعر و ایهام همراه با شوخ طبعی او و ایجاد فضایی غنایی و جسمانی رجوع شود به این رباعی‌ها (مهستی، ۱۳۸۲: صفحات ۶۴، ۶۷، ۷۴، ۸۱، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۵ و ۱۰۶). که به دلیل پاره ای ملاحظات اخلاقی از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود.

- بیان استعاری هلال بستن بدر بر سم اسب هم شوخ طبعی دارد و هم غیرعادی است و سبب زیبایی سخن در این رباعی شده است:

آن کودک نعلبند داس اندر دست چون نعل براسب بست از پای نشست
زین نادره ترکه دید در عالم پست بدری به سم اسب هلالی بریست؟
(همان: ۶۷)

- بیان شطح آلود و مضمون خلاف هنجار آن، به مفهوم این رباعی فضایی توأم با خرق عادت و ترک ادب شرعی داده است:

هنگام صبح گر بت حور سرشت پر می قدحی به من دهد بر لب کشت
هر چند که از من این سخن باشد زشت سگ به ز من از هیچ کنم یاد بهشت
(همان: ۷۳)

- شاعر از وسیله‌ای سخت چون پتک و خایسک آهن‌گران «بُتک و پُتک و سیله ای است که آهن را بدان کوبند» (نخجوانی، ۱۳۵۵: ۱۷۴). تصویری طنزآلود با مضمونی عاشقانه و غنایی پدید آورده است:

مسکین بتک ار نداشتی پروایت چون من نشدی شیفته هر جای
بیچاره همی لگد خورد و ز پی دل می آید و بوسه می دهد بر پایت (همان: ۷۵)

- مهستی در مصراع چهارم با استفاده از ضرب المثلی به توصیفی غنایی دست زده است، مصراع چهارم علاوه بر ضرب المثل بودن با بیانی استعاری به توصیف جمال یار ختم شده است:

خطی که ز روی یار برخاسته شد تا ظن نبوی که حسن او کاسته شد
در باغ رخس که هست نزهتگه جان گل بود به سبزه نیز آراسته شد

(همان: ۸۸)

- در رباعی زیر نیز شیوه فوق دیده می شود:

خندان به دو رخ گل بدیع آوردی و ندر مه دی فصل ربیع آوردی
چون دانستی که دل به گل می ندهم رفتی و بنفشسته را شفیع آوردی

(مهستی، ۱۳۰:۱۳۸۲)

- مهستی ضمن بهره گیری از شوخ طبعی و ایهام، گاهی به اغراق نیز متوسل شده و از جمله در این رباعی، جمال یار را چنان نورانی دانسته که درخشیدن آن در بلخ، سبب می شود، فرد کور و نابینا در شام (شب و منطقه شام) بتواند در بن چاه، قصب رفو و ترمیم کند:

ای فتنه خاص و ای بلای دل عام خورشید فلک روی تو را گشته غلام
در بلخ اگر برآیی ای مه بر بام در چاه رفو کند قصب کور به شام

(همان: ۱۰۸)

- جناس های دو رباعی زیر نیز در خدمت اندیشه غنایی شاعر قرار گرفته است:

زلفین تو سی زنگی و هر سی مستان سی مستاند خفته در سیمستان
عاج است بناگوش تو یا سیم است آن زان سیم ستان بوسه کم از سی مستان

(همان: ۱۱۵)

سی مستان (سی نفر مست)، سیمستان (وادی پر از سیم)، سیم بودن آن، سیم ستان (سیم ستاننده) و از سی کمتر نستاندن.

بر هر دو طرف مزن تو بر یک سوزن و آن زلف شکسته را ز رخ یک سوزن
گر آتش عشق تو وزد یک سوزن یک سو همه مرد سوزد و یک سوزن

(همان: ۱۱۹)

سوزن، بر یک سو زدن، یک سو زدن، یک سوزن و در یک سو مرد و در یک سو زن سوزد.

۲-۳. توصیف های غنایی با استفاده از عناصر طبیعت

یکی دیگر از مضامین غنایی رباعی های مهستی توجه او به عناصر طبیعت است، که ۱۱ درصد رباعی های او دربردارنده این مضمون است. او برای شرح مضامین خود و توصیفات غنایی، از اجزای طبیعت، گل ها و گیاهانی مانند بنفشه، گل سرخ، نرگس و... بهره گرفته است. شاعران هرچند طبیعت را با معشوق مقایسه می کنند، «ولی منظور ارائه تصاویری از زیبایی معشوق است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۳۲۳). معمولا طبیعت یکی از زمینه های اصلی پرورش ذوق شاعران است و آن ها «معشوق را غالبا در زمینه ای از طبیعت تصویر می کنند» (دوبرو، ۱۳۸۹: ۵۳). در ابیات زیر به نمونه هایی اشاره می شود:

گل و نرگس

باد آمد و گل بر سر می خواران ریخت یار آمد و می در قدح یاران ریخت
آن عنبر تر رونق عطاران برد وان نرگس مست خون هشیاران ریخت
(مهستی، ۱۳۸۲: ۶۲)

گل و رطب

از رنگ تو گل عجب شرمگن است وز طعم لب تبتا رطب شرمگن است
هر بی ادبی که درسرت هست مکن کز بی ادبی هات ادب شرمگن است
(همان: ۶۵)

(این بیت اگرچه در منبع مورد استفاده به همین ترتیب ضبط شده، ولی اشکال وزنی دارد.)

بلبل، گل و نسیم
دی وقت سحر بلبل شوریده مست می آمد و بهر مژده جان برکف دست
می گفت نسیم را که از بهر خدا آوازه گل در انجمن چیزی هست؟
(همان: ۶۷)

گل، سمن، سرو، چمن و بلبل

باروی خوشت گل و سمن چیزی هست با قامت تو سرو چمن چیزی هست
بلبل به زبان حال با گل می گفت کآوازه گل در انجمن چیزی هست
(همان: ۷۱)

فلک، گل، بنفشه، خورشید و ماه

خط بین که فلک بر رخ دلخواه نبشت
 بر برگ گل و بنفشه ناگاه نبشت
 خورشید به بندگیش می داد خطی
 کاغذ مگرش نبود بر ماه نبشت
 (همان: ۷۳)

بنفشه، گل، ماه، شب و صبح

خطت چو بنفشه از گل آورد پدید
 آورد خطی که بر سر ماه کشید
 پیوسته ز شب صبح دمیدی اکنون
 آشوب دل مرا شب از صبح دمید
 (همان: ۹۷)

لاله، سرو، باغ و باد صبا

با لاله رخان به باغ سرو از سر ناز
 می کرد ز شرح غم تو قصه دراز
 از باد صبا چو وصف قدت بشنید
 ز آوازه قامت تو آمد به نماز
 (همان: ۹۹)

ابر، آفتاب و آب

با ابر همیشه در عتابش بینم
 جوینده تاب آفتابش بینم
 گر مردمک دیده من نیست چرا
 هر گه که طلب کنم در آیش بینم
 (همان: ۱۱۲)

لاله، آب، تذرو، سرو و باغ

مودن پسری تازه تر از لاله مرو
 رنگ رخس آب برده از خون تذرو
 آوازه قامت خوشش چون برخاست
 در حال به باغ در نماز آمد سرو
 (مهستی، ۱۳۸۲: ۱۲۵)

پاییز، ژاله، شکوفه، چمن، لاله و لعل

می خورد به پاییز درخت از ژاله
 شد مست و شکوفه می کند یک ساله
 از بهر شکوفه کردنش بین که چمن
 ناد هزار طشت لعل از لاله
 (همان: ۱۲۸)

گل، ربیع و بنفشه

خندان به دو رخ گل بدیع آوردی و ندر مه دی فصل ربیع آوردی
 چون دانستی که دل به گل می ندهم رفتی و بنفشه را شفیع آوردی
 (مهستی، ۱۳۸۲: ۱۳۰)

۲-۴. شهر آشوب های شورانگیز

یکی از بهترین و هنرمندانه ترین موضوعات شعری مهستی، شهر آشوب های شورانگیز است که در ۶/۵ درصد از رباعی های او به کار رفته است. «پس از حکیم سنایی، شاعره مشهور قرن ششم، مهستی به سرودن شعر شهر آشوب دست یازیده و شهر آشوب های او از آن جهت که وی شاعری از طبقه نسوان است و افراد مورد توصیف وی مردان بوده اند، بیش از دیگر شاعران این فن، نظرها را به خود جلب کرده و حتی اوصاف او از مشاغل مردان، موجب بدنامی او نیز شده است» (دانش پژوه، ۱۳۸۰: ۳۱۷). در شهر آشوب های او به صاحبان مشاغلی مانند درزی، درزنگر، قصاب، حمامی، رواس، نعلبند، جولاه، کله دوز، نجار، خباز، کفشگر و سراج برمی خوریم. مهستی این افراد را با صفاتی مانند خوش، لابه کنان، دلبر، زیبا، شیرین، خندان، دلدار، جوان و... یاد می کند که همگی اوصافی غنایی و عاشقانه هستند. «شعرایی که برای محترفه شهر آشوب سروده اند، عموماً آن‌ها را شوخ و مه روی و محبوب و بت و دلبر و دلدار خوانده اند» (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۵).

قصاب

مهستی رباعیات خوبی دارد «در حق پسر قصاب» (علیشیرنوازی، ۱۳۶۳: ۳۵۰).
 قصاب چنانک عادت اوست مرا بـفکند و بـکشت کاین چنین خوست مرا
 پس لابه کنان نهاد سر بر پایم دم می دهـدم تا بکنـد پوست مرا
 (مهستی، ۱۳۸۲: ۶۰)

حمامی

حمامی را بگو گرت هست صواب امشب تو بخسب و تون گرمابه متاب
 تا من به سحرگهان بیایم به شتاب از دل کنمش آتش و ز دیده پرآب
 (همان: ۶۱)

نعلبند

آن کودک نعلبند داس اندر دست چون نعل بر اسب بست از پای نشت
 زین نادره تر که دید در عالم پست بدری به سم اسب هلالی بر بست؟
 (مهستی، ۱۳۸۲: ۶۱)

جولا

جوله بچه‌ای که جان و دل خسته اوست از تار دو زلفش تن من بسته اوست
 بی بود چو تار زلف در شانه کند زان این تن زار گشته پیوسته اوست
 (همان: ۶۸)

کله دوز

آن یار کله دوز چه شیرین دوزد انواع کلاه از در تحسین دوزد
 هر روز کلاه اطلس لعلی را از گنبد سیمین زه سیمین دوزد
 (همان: ۸۶)

خباز

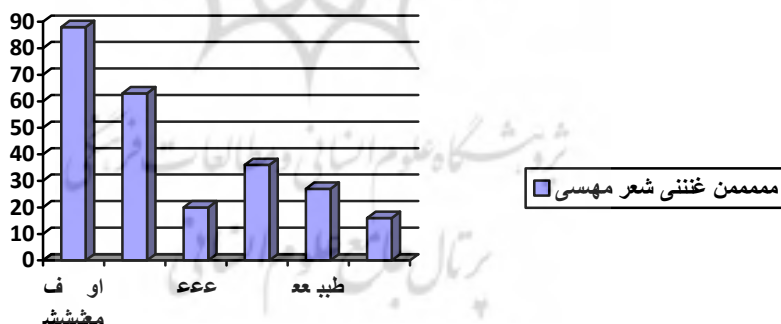
سهمی که مرا دلبر خباز دهد نه از سر کینه کز سر ناز دهد
 در چنگ غمش بمانده ام همچو خمیر ترسم که به دست آتشم باز دهد
 (همان: ۹۶)

مهستی به این صاحبان مشاغل غالباً به چشم معشوق و محبوب نگریسته و در کلام با آنها نرد عشق باخته است، البته باید در نظر داشت که این امر، ترفند و شیوه شاعرانه اوست و در انتساب واقعی آن به مهستی باید تأمل کرد و نباید فضای هنری بیان او را با سرگذشت واقعی زندگی او درآمیخت. اگرچه در برخی از منابع توجه مهستی به صاحبان مشاغل موجب بدنامی او شده اما در برخی منابع از او به پاکدامنی و نیکی یاد می‌شود. «حکیم عبدالله جوهری زرگر تبریزی زنده در ۶۸۶ هجری هم در کتاب مجمع الفوائد خود رساله‌ای افسانه‌مانند در احوال مهستی و غلام سلطان دارد که حاکی از قدس و تقوای وی است» (گلچین معانی، ۱۳۸۰: ۲۷).

نتیجه

چنانکه در مقاله دیده شد، مهستی با بهره گیری از زبان لطیف و بیان جسورانه و صریح در اشعار خود مضامین غنایی متعددی را ترسیم کرده است، عشق و اوصاف معشوق و عاشق، (۶۸٪) پر بسامدترین مضمون غنایی شعر اوست. شوخ زبانی و بیان طنزآمیز و ایهام دار او سبب مضمون آفرینی های هنرمندانه شده و ۱۴/۵٪ رباعی های او از چنین خصوصیتی بهره برده است. مهستی به طبیعت و اوصاف آن نیز توجه داشته و با بهره گیری از آن‌ها به ایجاد فضای غنایی در اشعار خود دست زده است، ۱۱٪ اشعار او حاوی این ویژگی است. شهرآشوب که یکی از بهترین ویژگی های شعری اوست در ۶/۵٪ رباعی های او دیده می شود، او با بهره گیری از اوصاف صاحبان مشاغل، به طنز و مضمون آفرینی های غنایی روی آورده است و مجموع این ویژگی ها به شعر او رنگ و جلوه غنایی و احساسی داده و سبب شده مهستی در سرودن رباعی و بیان غنایی در ادبیات فارسی شخصیتی تاثیرگذار و ماندگار گردد.

نمودار (۲) بسامد مضامین غنایی در شعر مهستی



منابع

- ۱- آذربئیگدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده آذر، تصحیح جعفر شهیدی، تهران: نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- ۲- انوشه، حسن، فرهنگنامه ادبی فارسی، ج ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۸۱.
- ۳- جمالزاده، محمدعلی، دیوان مهستی گنجوی، ارمغان، ش ۵، ص ۲۷۳، ۱۳۴۹.
- ۴- حسین، مولوی محمد مظفر، تذکره روز روشن، تصحیح رکن زاده آدمیت، تهران: کتابخانه رازی، ۱۳۴۳.
- ۵- خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام، ۱۳۵۳.
- ۶- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید، ۱۳۸۰.
- ۷- دانش پژوه، منوچهر، تفنن ادبی در شعر فارسی، تهران: طهوری، ۱۳۸۰.
- ۸- دوبرو، هدر، ژانر، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۹.
- ۹- دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، تصحیح ادوارد براون، لندن: بریل، ۱۳۱۸ه.ق.
- ۱۰- رازی، امین احمد، تذکره هفت اقلیم، تصحیح محمدرضا طاهری، تهران: سروش، ۱۳۷۸.
- ۱۱- رزمجو، حسین، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۲.
- ۱۲- سیار، هما، درباره مهستی، شاعره، ش ۹، ص ۲، ۱۳۸۱.
- ۱۳- شبلی نعمانی، شعرالعجم، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا، انواع ادبی و شعر فارسی، مجله خرد و کوشش، دفتر دوم و سوم، صص ۹۶-۱۱۹، شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۵۴.
- ۱۵- _____، صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه، ۱۳۷۲.
- ۱۶- _____، تازیانه های سلوک، تهران: آگاه، ۱۳۸۰.
- ۱۷- شمیسا، سیروس، انواع ادبی، تهران: فردوس، ۱۳۸۰.
- ۱۸- علیشیرنویسی، نظام الدین، تذکره مجالس النفاثس، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: کتابخانه منوچهری، ۱۳۶۳.
- ۱۹- کامگار پارسی، محمد، رباعی و رباعی سرایان، به کوشش اسماعیل حاکمی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.

- ۲۰- گلچین معانی، احمد، شهر آشوب در شعر فارسی، تهران: نشر روایت، ۱۳۸۰.
- ۲۱- گوپاموی، قدرت الله، تذکره نتایج الافکار، تصحیح یوسف بیگ باباپور، قم: مجمع ذخایر اسلام، ۱۳۹۱.
- ۲۲- مهستی گنجوی، رباعیات، به کوشش معین الدین محرابی، تهران: توس، ۱۳۸۲.
- ۲۳- نخجوانی، محمد بن هندوشاه، صحاح الفرس، تصحیح عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه، ۱۳۵۵.
- ۲۴- نظمی تبریزی، علی، تذکره الشعرای منظوم و منثور، تبریز: یاران، ۱۳۸۶.

All Sources In English

- 1-Alishire navaei, Nezamoddin, **Tazkreye Majalesonnafae**, Correction by Aliasghare Hekmat, Tehran: Manoochehri Press, 1984.
- 2-Anooshe, Hasan, **Farhangnameye Adabiye Farsi**, Vol.2, Tehran: Sazmane Chap va Entesharate Vezarate Farhang Press, 2002.
- 3- Azare Bigdeli, Lotfali Beyg, **Atashkade Azar**, Correction by Jafere Shahidi, Tehran: Nashre Ketab Press, 1958.
- 4-Dad, Sima, **Farhange Estelahate Adabi**, Tehran: Morvarid Press, 2001.
- 5-Daneshpazhooh, Manoochehr, **Tafannone Adabi dar Shere Farsi**, Tehran: Tahoori Press, 2001.
- 6-Dobero, Heder, **Gener**, Translator: Farzane Taheri, Tehran: Markaz Press, 2010.
- 7-Dovlatshahe Samarghandi, **TazkeratoShara**, Correction by Edward Brown, Landon: Brill Press, 1897.
- 8-Golchine Maani, Ahmad, **Shahrashob dar Shere Farsi**, Tehran: Revayat Press, 2001.
- 9-Gopamoy, Ghodratollah, **Tazkereye Natayjolafkar**, Correction by Yoosefbeyge babapoor, Ghom: Majmae zakhayere eslam Press, 2012.
- 10-Hosein, Movlavi Mohammad Mozaffar, **Tazkereye Rooze rowshan**, Correction by Roknzadeye Adamiyyat, Tehran: Ketabkhane Razi Press, 1964.
- 11-Jamalzade, Mohammadali, **Divane Mahsettiye Ganjei**, Armaghan, No.5, PP. 273, 1970.

- 12-Kamgareparsi, Mohammad, **Robaei va Robaeisarayan**, Correction by Esmail Hakemi, Tehran: Daneshgah Tehran Press, 1993.
- 13-Khandmir, **Tarikhe Habibossiyar**, Correction by Mohammade Dabirsiyaghi, Tehran: Khayyam Press, 1974.
- 14-Mahsettiye Ganjavi, **Robaeyyat**, Correction by Moeinoddin Mehrabi, Tehran: Toos Press, 2003.
- 15-Nakhjavani, Mohammad ebne Hendooshah, **Sehhaholforas**, Correction by Abdolalie Taati, Tehran: Bongahe Nashro tarjome Press, 1976.
- 16-Nazmiye Tabrizi, Ali, **Tazkeratoshoaraye manzoom va mansoor**, Tabriz: Yaran Press, 2007.
- 17-Razi, Amin Ahmad, **Tazkereye Haft Eghlim**, Correction by mohammadreza Taheri, Tehran: Soroosh Press, 1999.
- 18-Razmjoo, Hosein, **Anvae Adabi va asare an dar zabane farsi**, Mashhad, Daneshgah Ferdowsi Press, 2003.
- 19-Sayyar, Homa, **Darbareye Mahsetti**, Shaere, No.9, PP. 2, 2002.
- 20-Shafieyekadkani, Mohammadreza, **Anvae adabi va Shere farsi**, Majalleye Khread va Kooshesh, Daftare2 & 3, pp.96-119, Shiraz: Daneshgah Shiraz Press, 1975.
- 21-Ibid, **Sovare Khiyal dar Shere Farsi**, Tehran: Agah Press, 1993.
- 22-Ibid, **Taziyanehaye Solook**, Tehran: Agah Press, 2001.
- 23-Shamisa, Siroos, **Anvae Adabi**, Tehran: Ferdows Press, 2001.
- 24-Sheblie Nomani, **Sherolajam**, Translator by Mohammad Taghi Fakhre Daei, Tehran: Donyaye Ketab Press, 1984.